



مترجم:  
بهنام ذوالقدر  
دکتری  
فلسفه-منطق  
دانشگاه  
تربیت مدرس  
مدرس فلسفه

### یادداشت مترجم:

تونی ابوت<sup>۱</sup> نخست‌وزیر پیشین (۲۰۱۳-۲۰۱۵) استرالیا است. دولت او نسبت به تخصیص بودجه برای پژوهش در حوزه فلسفه واکنش منفی نشان می‌داد و قصد کاهش آن را داشت. از نظر آن‌ها بسیاری از پژوهش‌های فلسفی بی‌فایده بوده و آن را صرفاً هدر دادن پول مردم تلقی می‌کردند. گراهام پرست<sup>۲</sup>، یکی از مهم‌ترین فیلسوفان و منطقدانان معاصر — که بیشتر عمر کاری خود را در استرالیا گذرانده — با نوشتن گفتگویی خیالی به سبک محاورات افلاطون، میان سقراط و نخست‌وزیر وقت استرالیا به نقد این نگرش دولت پرداخته و تلاش دارد به این پرسش پاسخ دهد.

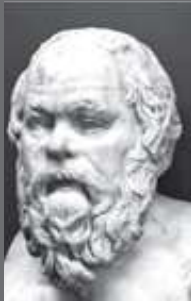
سایت [www.theconversation.com](http://www.theconversation.com) در نوامبر ۲۰۱۳ این متن پرست را منتشر کرد. اهمیت حمایت مالی دولت‌ها از رشته‌های علوم انسانی به خصوص فلسفه واضح است. در اینجا به جزئیات این موضوع و آنچه در استرالیا گذشت، نخواهم پرداخت. آنچه در ادامه می‌آید ترجمه متن مذکور است.



شخصیت‌ها در نوشته زیر کاملاً خیالی هستند. هر گونه شباهتی به اشخاص حقیقی (مرده یا زنده) کاملاً تصادفی است.



نویسنده:  
گراهام پرست  
فیلسوف  
و منطقدان  
معاصر



## ملاقات سقراط و تونی ابوت

## آقای نخست‌وزیر

سقراط فیلسوف یونان باستان به جرم منحرف کردن جوانان آتن محکوم به مرگ و مجازات شد. بعید است که فیلسوفان معاصر به سرنوشت مشابهی دچار شوند. در حقیقت برایشان بیشتر متحمل است که به جرم ناسازگاری با جامعه، حذف شوند. به همین دلیل ممکن است تصور شود که حمایت از فیلسوفان و پژوهش‌های فلسفی هدر دادن پول مردم است: همان‌گونه که اخیراً اندرو راب<sup>۳</sup> وزیر کنونی بازرگانی و سرمایه‌گذاری استرالیا عنوان کرده است: «منافع ملی با سرمایه‌گذاری بر روی پژوهشی که به توسعه و قدرت تولید بیشتر کمک می‌کنند، به شکل بهتری حفظ می‌شود.»

بی تردید، سقراط اگر بود از این حرف احساس خوبی پیدا نمی‌کرد.

1 Tony Abbott  
2 Graham Priest  
3 Andrew Robb

در یک صبحگاه زیبا در پارک، سقراط بیرون در حال قدم زدن است. تونی ابوت پیش از رفتن سر کار مشغول دوچرخه سواری است. سقراط تصمیم می‌گیرد بر روی نیمکتی در پارک کمی لم بدهد. غرق در اندیشه در حالی که پاهایش را به سمت جلو دراز کرده است. ابوت با دوچرخه‌اش از روی پای سقراط رد می‌شود.

سقراط: آخ.

ابوت: (می‌ایستد) متأسفم.

سقراط: هستی؟

ابوت: چی هستم؟

سقراط: متأسف.

ابوت: خب، نه دقیقاً. تو سر راه بودی. این فقط یک عبارت زبانی بی‌محتواست.

سقراط: مثل آخ؟

ابوت: بله... اوم. نه... نه دقیقاً.

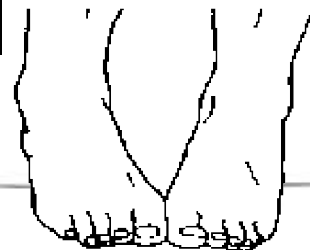
سقراط: اما «متأسف» یک معنایی دارد.

ابوت: البته.

سقراط: که تو متأسفی.

ابوت: بی‌شک.

سقراط: و (متأسف) نیستی! ابوت: بین گفتیم که متأسفم برو کنار؛ سرم شلوغ است. باید بروم پارلمان. سقراط: بله. می‌شناسمت. نخست‌وزیر هستی؛ اما به نظر می‌رسد از نوع ریاکارش. ابوت: (عصبانی) و تو که هستی مردک؟ سقراط: سقراط. ابوت: سقراط؟ [این اسم] یونانی است، نه؟ سقراط: بله. ابوت: پس مهاجری؟ سقراط: به نوعی. ابوت: (با بدگمانی) خب، آقای سقراط. کار شما چیست؟ سقراط: فیلسوفم. ابوت: فیلسوف؟ این دیگر چه جور شغلی است؟ سقراط: شغل نیست، یک جور آدم است. ابوت: یک جور آدم؟ و این آدم‌های فیلسوف چه کار می‌کنند؟ سقراط: آن‌ها فکر می‌کنند، سؤال می‌پرسند و درباره ایده‌های مختلف گفتگو می‌کنند. ابوت: فکر؟! نمی‌توانی کاری مفیدتر از این پیدا کنی؟ سقراط: مفید برای چه کسی؟ ابوت: خب، برای همه مردم. شاید می‌توانستی یک وکیل بشی. ما به وکلای زیادی احتیاج داریم. یا یک حسابدار. آن‌ها همیشه مفیدند. یا مثلاً من را بین؛ من یک سیاست‌مدارم و سیاست‌مدارها به همه کمک می‌کنند. سقراط: واقعاً؟ به نظر من که بیشتر وقتشان را صرف رسیدن به قدرت و حفظ آن می‌کنند.



ابوت: خب البته که آدم می‌خواهد به قدرت برسد؛ اما همه این را می‌خواهند چون وقتی در قدرت باشند می‌توانند کارهایی برای منافع عموم انجام بدهند که در غیر این صورت نمی‌توانند. سقراط: پس حالا که تو صاحب قدرت هستی، داری در جهت منافع عمومی کار می‌کنی؟ ابوت: بله، البته. مگر تو اخبار را نخوانده‌ای؟ سقراط: چرا، آن‌ها را می‌خوانم. با این وجود دقیقاً مطمئن نیستم منافع عموم چه چیزی هست. ابوت: پس باید کمی جدی تر فکر کنی، آقای سقراط. سقراط: بله، شاید؛ اما به نظر می‌رسد تو بدانی که منافع عموم چیست آقای ابوت؟ ابوت: البته که می‌دانم. کسی که نداند منافع عموم چیست، اصلاً نباید نخست‌وزیر شود. مثل کوبین راد<sup>1</sup>. سقراط: همان نخست‌وزیر قبلی ابوت: بعد از اینکه شغلش را از دست داد... بی‌آنکه اهمیتی به کرده‌هایش و آن‌هایی که بهشان آسیب رسانده بود، بدهد... آن قدر برای پس گرفتن قدرت تلاش کرد که بالاخره توانست دوباره نخست‌وزیر شود. او تنها به منافع خودش فکر می‌کرد. او لایق دوباره نخست‌وزیر شدن نبود. سقراط: می‌فهمم. خب، با توجه به این مورد شاید بتوانی به من کمک کنی و توضیح بدهی که منافع عموم چیست؟ ابوت: [خیره به سقراط] انجام دادن کارهایی مثل راه ندادن مهاجران غیر قانونی به استرالیا. سقراط: معذرت می‌خواهم ولی این مورد خیلی کمکی نمی‌کند. ابوت: به کسانی که به صورت قانونی اینجا هستند

1 www.abc.net  
2 Kevin Rudd

کمک می‌کند.

سقراط: متوجه منظورم نشدی.

ابوت: هان؟

سقراط: خب، فرض کن که تو از من بپرسی که «یک مهاجر کیست؟» و من بگویم «کسانی مثل من». این خیلی کمکی نمی‌کند. ابوت: نه. نه واقعاً.

سقراط: برای اینکه مردها شبیه من‌اند، فیلسوف‌ها شبیه من‌اند، کسانی که پای کبود دارند شبیه من‌اند؛ ولی این آن‌ها را تبدیل به یک مهاجر نمی‌کند.

ابوت: بی‌شک.

سقراط: پس تو نمی‌توانی جواب سؤال من را با یک مثال بدهی. برای فهمیدن اینکه منافع عموم چیست، نیاز به یک تعریف داریم.

ابوت: خب، اگه این چیزی است که تو می‌خواهی که خیلی ساده است.

سقراط: بفرمایید.

ابوت: هر چیزی که برای همه مفید باشد، بخشی از منافع عموم است.

سقراط: اما این مهاجران غیر قانونی که درباره‌شان صحبت می‌کردی...

ابوت: آن‌ها چی؟

سقراط: تو گفتی که راه ندادن آن‌ها به کشور در جهت منافع عموم است. ولی این در جهت منافع اون‌ها نیست. ابوت: خب، معلوم است که منظور من همه نبودند.

منظور من استرالیایی‌ها بود.

سقراط: خب، هر چیزی که برای استرالیایی‌ها مفید باشد، بخشی از منافع عموم است.

ابوت: بله.

سقراط: خب، من یک استرالیایی‌ام. پس اگر آن کار بخشی از منافع عموم باشد برای من هم مفید است.

ابوت: بله. حتی تو.

سقراط: اما فرض کن که یکی از آن مهاجران غیر قانونی، همسر من باشد. اینکه او را به کشور راه ندهی برای من مفید نیست.

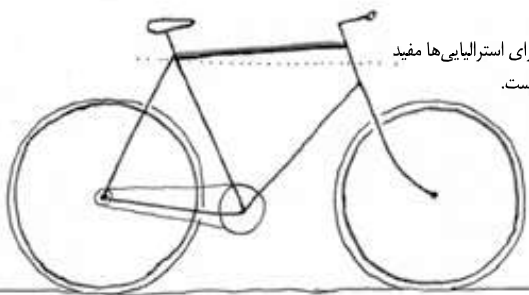
ابوت: خیلی خب. لازم نیست که برای همه استرالیایی‌ها مفید باشد – فقط اغلب اون‌ها؛ و اینکه اگر همسر تو را به کشور راه بدهیم به نفع اغلب استرالیایی‌ها نیست.

سقراط: خب، پس هر چیزی که برای اغلب استرالیایی‌ها مفید باشد، بخشی از منافع عموم است؟ ابوت: بله.

سقراط: فهمیدم. اگر تو آموزش را ارتقاء بدی، یا به والدین مرخصی بدی، این‌ها جزئی از منافع عموم‌اند. ابوت: مسلماً.

سقراط: و اگر قانونی وضع کنی که مسیر عبور صندلی چرخ‌دار را برای دسترسی به ساختمان‌های عمومی اجباری کند چه؟ آیا این هم جزئی از منافع عموم است؟ ابوت: بله، البته. کسانی که از صندلی چرخ‌دار استفاده می‌کنند به اندازه هر کس دیگری حق دارند که وارد ساختمان‌های عمومی شوند.

سقراط: چند درصد از جمعیت استرالیا از صندلی چرخ‌دار استفاده می‌کنند؟



ابوت: از کجا باید بدانم؟ شاید یکی در هر ۱۰۰۰۰ نفر؟  
 سقراط: و چنین قانونی در جهت منافع عموم است؟  
 ابوت: بله.  
 سقراط: آقای ابوت، پس چیزی که بخشی از منافع عموم است، نمی‌تواند چیزی باشد که برای اغلب استرالیایی‌ها مفید است. چرا که این قانون به ۹۹۹۹ نفر دیگر از این ۱۰۰۰۰ نفر فایده نمی‌رساند.  
 ابوت: بین آقای زیل خان سقراط. تو خیلی خوب می‌دانی که منظور من چیست. لازم نیست که برای اغلب استرالیایی‌ها مفید باشد؛ تنها یک گروه مهمی از استرالیایی‌ها.  
 سقراط: می‌فهمم. [مکت می‌کند] به من گفتن تو با ازدواج همجنس‌گرایان مخالف هستی.  
 ابوت: بله، ازدواج پیوندی بین زن و مرد هست. همیشه هم همینطور بوده و همینطور هم باید باشد و بماند!  
 سقراط: چه درصدی از مردم همجنس‌گرا هستند؟  
 ابوت: من آخر از کجا باید جواب این سوال را بدانم؟  
 سقراط: خب، فکر می‌کنی بیشتر از یک در ۱۰۰۰۰ نفر باشد؟  
 ابوت: بله، من فکر می‌کنم که خیلی بیشتر از این باشد، از این همه هیاهوی سیاسی‌ای که به پا می‌کنند.  
 سقراط: خب پس حداقل به مهمی کسانی هستند



که از ویلچر استفاده می‌کنند.  
 ابوت: آره، فکر کنم.  
 سقراط: و قطعاً شامل منافع آن‌هاست که به آن‌ها اجازه داده بشود روابطشان را مثل بقیه مردم علنی کنند.  
 ابوت: شاید.  
 سقراط: خب به نظر می‌رسد موافق منافع عموم باشد که این نوع از ازدواج مجاز محسوب بشود.  
 ابوت: اوم ... نه. این مورد کاملاً فرق دارد. اگر از استرالیایی‌ها پرسیم که آیا لزوم قانون دسترسی ویلچر به ساختمان‌های عمومی را تأیید می‌کنند، آن‌ها خواهند گفت بله. استرالیایی‌ها مردم فهیمی هستند؛ اما اگر از استرالیایی‌ها بپرسی که با ازدواج همجنس‌گرایان موافق‌اند، بخش عظیمی از جمعیت مخالف آن خواهند بود.  
 سقراط: پس چیزی باید مورد تأیید اکثر استرالیایی‌ها باشد تا ذیل منافع عموم قرار بگیرد؟  
 ابوت: بله، قطعاً. چطور ممکن است چیزی در راستای منافع عموم باشد در حالی که نمی‌خواهند اتفاق بیفتد؟  
 سقراط: فهمیدم. [مکت می‌کند] بادم می‌آید که چند سال پیش تو در دولتی بودی که برای اشغال عراق نیروی نظامی فرستاد.  
 ابوت: بله که بودم.  
 سقراط: و از این قضیه حمایت کردی؟  
 ابوت: بله، واضح است که این کار به نفع استرالیا بود.  
 سقراط: اما این را هم بادم است که اکثریت استرالیایی‌ها مخالف آن بودند. این اصلاً به نفع آن‌ها نبود که نیروهای نظامی برای مبارزه و کشته شدن به جنگی فرستاده شوند که بر سر این بود که آیا یک کشوری فلان سلاح را دارد یا نه که به هیچ وجه هم نمی‌توانست تهدیدی برای مردمی باشد که در استرالیا زندگی می‌کنند.  
 ابوت: آه؛ اما تو می‌دانی که این تنها بخشی از دلیل فرستادن نیرو بود. غیر از این، هدف‌هایی از یک دیکتاتور بی‌رحم و برقراری دموکراسی برای آن کشور بود.  
 سقراط: و این به نفع چه کسی بود؟  
 ابوت: مسلماً مردم عراق.  
 سقراط: اما آقای ابوت، تو گفتی که منافع عمومی چیزی است که به استرالیایی‌ها سود برساند، نگفتی؟ و مردم عراق صرفاً مهاجران غیرقانونی‌اند نه استرالیایی.  
 ابوت: آقای سقراط، ساده‌انگارانه با مسئله برخورد نکن. دولت‌ها نمی‌توانند خودشان را از بقیه جهان جدا کنند. آن‌ها باید یک تصویر کلی از نقش استرالیا در جهان داشته باشند. آن‌ها باید در جهت منافع ملی عمل کنند.  
 سقراط: پس اشغال عراق در جهت منافع عمومی بود؟  
 ابوت: بله.  
 سقراط: و این «منافع ملی» که ازش حرف می‌زنی، همان منافع عموم است یا با آن فرق می‌کند؟  
 ابوت: منظور را نمی‌فهمم، آقای سقراط. از چه حرف می‌زنی؟  
 سقراط: خب، آیا چیزی می‌تواند جزء منافع ملی باشد اما جزء منافع عموم نباشد؟ آیا چیزی می‌تواند جزء منافع یک کشور باشد؛ اما به نفع مردمانش نباشد؟  
 ابوت: نه، اینکه احمقانه است. کشور چیزی فراتر و بیشتر از مردمش نیست. یک کشور تنها برآیند عمل جمعی مردمش است.  
 سقراط: و آیا چیزی ممکن است جزء منافع عموم باشد اما نه منافع ملی؟ چیزی می‌تواند برای مردم مفید و برای کشور مضر باشد؟

ابوت: نه، این هم به همان اندازه احمقانه است. من که به تو گفتم: یک کشور تنها برابند عمل جمعی مردمش است.

سقراط: پس منافع ملی و منافع عموم یک چیزند. ابوت: دقیقاً.

سقراط: آقای ابوت عزیز، من سیاست‌مدار باهوشی مثل تو نیستم. من فقط یک آدم معمولی هستم. تو باید الان اینجا به من کمک کنی. اشغال عراق در جهت منافع ملی بود.

ابوت: بله.

سقراط: و مردمی که از آن سود بردند عراقی‌ها بودند.

ابوت: بله.

سقراط: نه مردم استرالیا.

ابوت: نه.

سقراط: پس اشغال عراق در جهت منافع عمومی نبود.

ابوت: نه، نه دقیقاً.

سقراط: اما منافع عمومی همان منافع ملی است؟ ابوت: بله.

سقراط: به زویبتر قسم که این استدلال غربیی است. منافع عمومی واقعاً که چیز عجیبی است.

ابوت: ببین آقای سقراط، از آنجایی که قیافه‌ات به انیشتین نمی‌خورد، بگذار یک بار دیگر برایت توضیح بدهم.

سقراط: سرابا گوشم.

ابوت: منافع عمومی هر آن چیزی است که در جهت بهزیستی مردم به مثابه یک کل باشد و نه صرفاً یک شخص یا یک گروه ذی‌نفع کوچک.

سقراط: آهان، فهمیدم؛ پس اگر دکتری به طبابت می‌پردازد، کار او در جهت خیر همگان است، به

رغم اینکه تنها تعداد معدودی از استرالیایی‌ها بیمار وی هستند.

ابوت: بله. برای اینکه تعداد بسیار زیادی پزشک هستند و مجموعاً همگی آن‌ها به نفع عموم مردم عمل می‌کنند.

سقراط: حالا فرض کن من دوچرخه سواری را دوست دارم؛ پس اینکه بروم دوچرخه سواری چیزی است که تنها من از آن لذت می‌برم؛ بنابراین این کار برای منفعت شخصی من است.

ابوت: بله، این فقط یک موضوع شخصی است.

سقراط: فهمیدم؛ و اینکه من بروم به فلسفه پردازم که چیزی است که من از آن لذت می‌برم، صرفاً برای منفعت شخصی من است.

ابوت: کاملاً همین طوراست.

سقراط: در حالی که کار تو وضع قوانینی است که برای جمیع مردم مفید است؛ پس کار تو در جهت مصلحت عموم است.

ابوت: دقیقاً.

سقراط: و منافع عموم و منافع شخصی چیزهایی کاملاً متمایزند. عمل برای منافع شخصی کاملاً متفاوت از عمل در جهت منافع عموم است.

ابوت: بله.

سقراط: در یکی، من درگیر منافع خودم هستم و در دیگری، درگیر منافع همگان به صورت یک جمع واحد. ابوت: خب آقای سقراط، می‌بینم که بالاخره فهمیدی.

خوشحالم که توانستم بهت کمک کنم. الان دیگر باید برم و کارهای مهم‌تری را انجام بدهم.

سقراط: از تو بسیار متشکرم.

(ابوت در حال رفتن)

سقراط: معذرت می‌خواهم. می‌توانم فقط یک سؤال دیگر از تو بپرسم؟ فکر می‌کنم موضوع را متوجه شدم؛

اما فقط یک مورد کوچک مانده که سر در نمی‌آورم. ابوت: (دلخور) خب؟

سقراط: تو گفتی که فلسفیدن یک نفع شخصی است؟ ابوت: بله، درست مثل دوچرخه سواری کردن من.

سقراط: وقتی تو دوچرخه سواری می‌کنی هیچ کس دیگر از آن نفعی نمی‌برد. درست است؟

ابوت: خب، شاید فقط آن کسی که این دوچرخه را به من فروخته.

سقراط: بله؛ اما آن هم یک منفعت شخصی بوده. درست است؟

ابوت: بله.

سقراط: اما فلسفیدن من فقط برای من مفید نیست، بقیه هم از آن سود می‌برند.

ابوت: (با شک) آره؟ مثلاً چگونه ممکن است بقیه هم از آن سود ببرند؟

سقراط: خب، گمان می‌کنم که مردم اغلب در مورد خیلی از مسائل سردرگم‌اند، به خصوص موارد پیچیده‌ای مثل دین، مسائل اخلاقی و نظیر آن.

ابوت: واقعاً؟ این موضوعات که به نظر من خیلی ساده‌اند.

سقراط: بی‌شک؛ اما تو استثنائاً شخص باهوشی هستی. هر چی باشه، الان تو مسأله پیچیده منافع عمومی را برای من روشن کردی.

ابوت: بله، واقعاً همین‌طور است.

سقراط: اما اغلب مردم به اندازه تو باهوش نیستند. برای مثال یک موضوع سیاسی را در نظر بگیر؛ مثلاً: مالیات بر سوخت‌های کربنی.

موضوع پیچیده‌ای است. ابوت: فکر نکنم. فقط هزینه زندگی را بالا می‌برد.

سقراط: شاید این‌طور باشد؛ اما بیمه سلامت هم

بی‌نظیری برای پیدا کردن سردرگمی‌ها و کمک

همین کار را می‌کند. ابوت: بله! اما بیمه سلامت مهم است؛ چون بر چیزهای ناخوشایندی که ممکن است در آینده اتفاق بیفتند اثر می‌گذارد.

سقراط: و این مالیات بر سوخت‌های کربنی؛ آیا این هم قرار است بر چیزهای ناخوشایندی که ممکن است در آینده اتفاق بیفتد اثر بگذارد؟

ابوت: خب، بعضی‌ها این‌طور می‌گویند.

سقراط: بله؛ و به گمانم برای اغلب مردم تشخیص مفید بودن یا نبودن این مالیات کار سختی است. آن‌ها درباره این موضوعات تا حدودی سردرگم‌اند.

ابوت: بله، فکر می‌کنم که همین‌طور است. برای همین است که آن‌ها نیاز به یک رهبری قاطع دارند.

سقراط: کاملاً.

ابوت: حالا که به این مورد اشاره کردی، بگذار بگویم که مردم در مورد خیلی از مسائلی که به این موضوع مربوط می‌شود، سردرگم‌اند. آن‌ها فکر می‌کنند چون اکثریت دانشمندان می‌گویند که

انتشار کربن موجب گرم شدن کره زمین می‌شود، پس باید حق با دانشمندان باشد. این یک سردرگمی دیگر است. ممکن است دانشمندان اشتباه کنند.

سقراط: و این موضوع را باید به مردم توضیح داد.

ابوت: بله، من هم همین کار را کرده‌ام.

سقراط: پس مهم است که به مردم کمک کنیم تا در مورد مسائل مهم از سردرگمی دربیایند.

ابوت: کاملاً همین‌طور است.

سقراط: خب، وقتی من سعی می‌کنم تا افکارم را درباره مسائل مختلف منسجم کنم، با دیگران صحبت می‌کنم و این به آن‌ها هم کمک می‌کند تا افکارشان منسجم شود. صحبت کردن راه

بی‌نظیری برای پیدا کردن سردرگمی‌ها و کمک



برای رهایی از آن‌هاست.

ابوت: می‌فهمم.

سقراط: پس کاری که فیلسوفان انجام می‌دهند در جهت منافع عموم است.

ابوت: خب، نه واقعاً، نه به اندازه افرادی واقعاً مفید و مهم مثل وکلا، کشیش‌ها و سردبیران روزنامه.

سقراط: اما چطور آقای ابوت؟ اگر بخواهی با شخصی درباره موضوعی صحبت کنی، بهتر این است که آن شخص توجهش معطوف به درآمد یا منفعتی باشد یا نسبت به آن بی‌تفاوت باشد؟

ابوت: معلوم است، کسی که توجهش اصلاً معطوف به درآمد یا منفعتی نباشد. در غیر این صورت هر چه بگویند جانبدارانه خواهد بود.

سقراط: کاملاً همین طور است؛ اما سردبیران روزنامه می‌خواهند روزنامه بفروشند، کشیش‌ها می‌خواهند که تو مسیحی باشی و وکلا از تو پول می‌گیرند. پس جماعت بی طرفی نیستند.

ابوت: نه فکر نمی‌کنم.

سقراط: و فیلسوف‌ها؟ آیا آن‌ها به دنبال درآمد یا منفعتی همانند آن‌ها نیستند؟ آیا می‌خواهند چیزی به تو بفروشند، تو را به مذهب یا چیز دیگری وا دارند، از طریق تو کسب درآمد کنند؟

ابوت: نه، آن‌ها به لحاظ اجتماعی نسبتاً به درد نخورند.

سقراط: خب، آقای ابوت به نظر می‌رسد که در مورد برخی چیزها دچار سردرگمی شده‌ای.

ابوت: چطور؟

سقراط: به توافق رسیدیم که صحبت کردن با فیلسوفان خوب است، چون به واضح شدن بعضی موضوعات پیچیده کمک می‌کند، طوری که آنچه باید انجام شود واضح‌تر می‌شود، مگر نه؟

ابوت: (سر تکان می‌دهد).

سقراط: و باز به توافق رسیدیم که در صحبت کردن با مردم درباره چنان موضوعاتی بهتر است با کسانی صحبت کنیم که به دنبال درآمد یا منفعت خاصی نیستند

ابوت: (دوباره سر تکان می‌دهد).

سقراط: و اینکه فیلسوفان دنبال چنین چیزهایی نیستند

ابوت: (با تردید سر تکان می‌دهد).

سقراط: آقای ابوت، پس به نظر می‌رسد که دقیقاً فیلسوفان آن کسانی هستند که باید درباره چنین موضوعاتی با آن‌ها صحبت کرد. آن‌ها خیلی مهم‌تر از وکلا یا کشیش‌ها هستند.

ابوت: خب، بله، شاید؛ اما با این حال کاری که آن‌ها انجام می‌دهند در مقایسه با کار سیاستمدارانی که تمام وقتشان را برای منفعت عمومی صرف می‌کنند هیچ نیست.

سقراط: مثلاً سیاستمدارانی مثل آقای راد.

ابوت: بله...نه...نه...دقیقاً. او کلاً راهش را گم کرده بود. او به وضوح برای منافع شخصی‌اش کار می‌کرد، نه منافع عمومی.

سقراط: و گفتیم که کار کردن برای منافع شخصی و کار کردن برای منافع عمومی دو چیز کاملاً متمایزند؟

ابوت: بله! و راد به وضوح یک استثناست. اغلب سیاستمدارها وقتشان را صرف کار برای منافع مردم می‌کنند — حداقل جناح سیاسی من که این طور است. اغلب فوق‌العاده سخت هم کار می‌کنند.

سقراط: بی‌شک؛ اما خیلی هم خوب پاداشش را می‌گیرند.

ابوت: خب، درآمد آن‌ها از خیلی از مدیران عامل



حکمت ادلایر

غربی سیدنی، یا بهبود امید به زندگی بومیان استرالیا نیست.

ابوت: خب؟

سقراط: پس کار آن‌ها به عنوان سیاستمدار برای منافع شخصی‌شان است.

ابوت: پس باید باشد؛ اما کار آن‌ها برای منافع عموم هم هست. قبلاً که به تو گفتم.

سقراط: اما این را هم گفتم که کار کردن برای منافع عموم یک چیز است و کار کردن برای منافع شخصی چیز دیگری است. این‌ها چیزهایی کاملاً متمایزند. اگر یکی را انجام می‌دهی نمی‌توانی دیگری را هم انجام دهی.

ابوت: (مکت می‌کند) آره، اوم، خب... اینجا یک چیزی اشتباه شده؛ اما نمی‌توانم دقیقاً بگویم که چیست.

سقراط: شاید این است؟

ابوت: چی؟

سقراط: گرچه آن‌ها بابت کاری که انجام می‌دهند درآمد خوبی دارند، ولی آن‌ها برای آن درآمد نیست که کار می‌کنند. این درآمد تنها نتیجه کار آن‌هاست. ابوت: درباره چی حرف می‌زنی؟ منظورت را نمی‌فهمم.

سقراط: خب، فرض کن که تو می‌خواهی از شر یک دیکتاتور خلاص شوی و برای اشغال یک کشور نیروی نظامی می‌فرستی. در جریان این اتفاق برخی از نیروهای نظامی می‌میزند؛ اما تو نیروهای نظامی را برای کشته شدن به آنجا نمی‌فرستی. تو این کار را برای برکناری یک دیکتاتور انجام می‌دهی. همان‌طور که می‌گویند، مرگ نیروهای نظامی یک نتیجه ناخواسته است.

ابوت: خب، آقای سقراط، تو باعث تعجب من شدی، با

این تفاسیر فکر می‌کنم که این فلسفه... یا هر کاری که تو می‌کنی - کاملاً کار مفیدی است. دقیقاً درست

گفتم. تا حالا این را نفهمیده بودم. یک سیاستمدار تنها برای خدمت به مردم کار می‌کند و این صرفاً تصادفی است که بابتش درآمد دریافت می‌کند.

سقراط: پس این درآمد به نوعی یک نتیجه جانبی است. یک جور نتیجه ناخواسته.

ابوت: حقیقتاً.

سقراط: آقای ابوت عزیز، به نظر می‌رسد که تو هر چیز دیگری را که درک کنی، همکاران خودت را درک نمی‌کنی.

ابوت: منظورت چیه؟

سقراط: خب، تو واقعاً فکر می‌کنی که همکارانت نمی‌خواهند [یا اصرار ندارند] که آن درآمد را داشته باشند؟

ابوت: معلوم است که نه. اینکه احمقانه است.

سقراط: این ایده احمقانه که خودت کمی قبل‌تر گفتم درست بود؟

ابوت: (ساکت است)

سقراط: خب، به نظر می‌رسد که تو همکاریات را به اندازه کافی درک می‌کنی. تنها چیزی که درک نمی‌کنی مفهوم منافع عموم است.

ابوت: خب که چی آقای سقراط؟ من آدم پرمشغله‌ای هستم. وقت نگرانی برای این جزئیات را ندارم.

سقراط: اما مگر تو به من نگفتی که اگر کسی مفهوم منافع عمومی را نفهمد نباید نخست‌وزیر شود؟

ابوت: ببین، من کارهایی مهم‌تر از بحث با تو دارم. از سر راه من برو کنار.

(سقراط را به کناری می‌زند. سوار بر دوچرخه از روی پای سقراط راه می‌فتند.)

سقراط: آخ!